



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

طنز فاخر سعدی در پی دستیابی به پاسخی برای سؤال زیر است:

- چرا در حالی که بعضی نویسندگان شهیر اروپایی، مثل هنری ماسه و ارنست رنان سعدی را به طنزپردازی شناخته‌اند، تا جایی که او را با طنزپردازان رومی مقایسه کرده‌اند یا در ردیف طنزپردازان قرن طلایی فرانسه جا داده‌اند، سعدی‌شناسان ما، از جمله اساتید بزرگ و بسیاردانی چون دکتر ذبیح‌الله صفا، چنین طنزی را در **گلستان** ندیده‌اند؟ اگر هم نمونه‌هایی ذکر کرده‌اند، بعضی شوخیها و لطیفه‌های خنده‌دار در **گلستان** است که جز خنداندن هدفی ندارند؟

پزشکزاد در این کتاب درصدد است به گفته خود از طریق مقابله و مقایسه، و نه براساس تقسیم‌بندی مرسوم تحقیقی، پاسخی برای این سؤال بیابد.

طنز فاخر سعدی بر فرضیه‌ای استوار است و بر آن اساس حرکت می‌کند و آن، ناآشنایی خواننده ایرانی با طنز غربی است. پزشکزاد اعتقاد دارد که: «معنی و مفهوم طنز بین ما و غربی‌ها متفاوت است و تصویری که امروز خواننده فارسی‌زبان از طنز دارد، با مشخصات طنز غربی نمی‌خواند. چرا که ما غالباً بین لطیفه و فکاهه، یا به قول فرنگیها جوک، که هدفی جز خنداندن ندارد، با طنز که خنده در آن وسیله است نه هدف، فرقی نمی‌گذاریم و در نتیجه به سبب اختلاط معنی بین طنز و فکاهه، سعدی را به طنزپردازی نمی‌شناسیم، چون حکایات او، ما را نمی‌خندانند. در حالی که در طنز غربی، ملاک خنده نیست.» به بیانی دیگر با میزان طنز غربی، بسیاری از حکایات سعدی که از نظر ما طنزآمیز نیست، درونمایه طنز دارد. پزشکزاد سپس به تاریخچهٔ اجمالی طنز می‌پردازد، و اینکه لفظ



ایرج پزیشکزاد / کتاب علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



رویا صدر

آثار طنز، در گذشته با نام «هزل» شناخته می‌شدند و برای مثال، عبید رساله طنز اجتماعی اخلاق‌الاشراف را تلویحاً هزل معرفی می‌کند. پزیشکزاد برای هزل، معادل Irony را به کار می‌برد و آن را استهزا یا ریشخند ترجمه می‌کند.

سپس از رهگذر بررسی اجمالی تاریخچه طنز، به وجوه افتراق شاخه‌های شوخ‌طبعی می‌رسد و عنوان می‌کند که هزل در آغاز به علت اختلاط با بعضی شیوه‌های ناپسند کلام (یعنی هجو) مقام محترمی نداشته است و خیلی طول کشیده تا معنی و مفهوم جدا و مستقلی پیدا کند ولی به رغم این شهرت بد، بزرگانی چون سنایی و عطار برای رساندن دقایق اخلاقی و عرفانی، از هزل استفاده کرده بودند و در ادامه، سعدی و مولانا فضای مناسبی برای امکان بروز و ظهور و تجلی هزل فراهم کردند، تا بدانجا که در دوران عبید، لفظ هزل از قرینهای

طنز در فارسی، جدید و مترادف با Satire از ابتکارات و ابداعات پنجاه - شصت سال اخیر است و از دهه بیست به بعد، با هدف تفکیک طنز از فکاهه یا هجویه‌های رکیک و زشت رایج در مطبوعات، از سوی بزرگانی چون عباس آشتیانی و دکتر پرویز خانلری به کار رفت و پیش از آن به این معنی سابقه نداشت.

زشتش (یعنی هجو) فاصله گرفت و تا حدی تطهیر شد. او در ادامه، برای نشان دادن تصویری از طنز غربی و آشنا ساختن خواننده با مفهوم آن، به تفصیل نمونه‌هایی از آثار طنز ولتر، ویکتور هوگو، جورج اورول، یاروسلاو هاشک و علی اکبر دهخدا را می‌آورد و خصوصیت مشترک تمامی این آثار طنزآمیز را انتقاد غیرمستقیم، پوشیده، لابه‌لای قصه و مثل و مثل و شعر و گفتار سرگرم‌کننده و خوشایند می‌داند و می‌گوید که «غربی‌ها در حکایت‌های گلستان، چنین طنزی را دیده‌اند و ما، که خندندگی را عامل طنزیت اثر می‌دانیم، از این رو، از طنز گلستان غافل بوده‌ایم و در نتیجه، در تشخیص اشارات و کنایات طنزآمیز سعدی - یا دیگر طنزنویسان تاریخ ایران - غافل مانده‌ایم و آن را جدی تلقی کرده، به مشکل درک و دریافت نادرست مقصود نویسنده دچار می‌شویم.» در ادامه، پزشک‌زاد، حکایاتی را از گلستان شاهد می‌آورد که در نظر او، طنز است ولی عدم دریافت پیام طنز، نویسندگان بزرگی چون غلامحسین یوسفی را به بیراهه کشاند تا آنجا که پیام سعدی را مصلحت‌اندیشی و صیانت نفس دانسته‌اند.

پیدا است که کتاب **طنز فاخر سعدی** همان‌گونه که نویسنده محترم نیز به آن اشاره کرده‌اند در چهارچوب طبقه‌بندیهای مرسوم تحقیقی نمی‌گنجد و لاجرم نباید از آن انتظار اثری تحقیقی به مفهوم کلاسیک آن را داشت. ولی با وجود این نمی‌توان چشم بر برخی اشکالات آن نیز بست. **طنز فاخر سعدی** بر این فرضیه استوار است که «ایرانیان امروز با مفهوم طنز غربی ناآشنایند و لطیف طنز سعدی را در نیافته‌اند.» خدشه‌پذیری این نظر، تمامی محتوای کتاب را تحت الشعاع قرار داده است. نویسنده برای آشناساختن خواننده ایرانی با طنز غربی و به دست دادن تعریفی از آن، حدود ۳۰ درصد از حجم کتاب را به ذکر نمونه‌هایی از آثار طنزنویسان و نویسندگان بزرگی چون اورول، یاروسلاو هاشک و... قرار داده است. این آثار، برای خوانندگان ایرانی آشنایند و در طنز بودن آنها، از سوی کسی تردیدی نیست، اگرچه خنده‌ای که موجب می‌شوند، گونه‌ای انبساط درونی باشد.

نویسنده از رهگذر ارائه این نمونه‌ها، به تعریفی از طنز غربی می‌رسد: «انتقاد غیرمستقیم، لایلای قصه و مثل و گفتار سرگرم‌کننده و خوش‌آیند.» اتفاقاً این تعریف، همان است که مؤلفه‌های طنز را در نظام‌های استبدادزده شرقی می‌سازد و در

جایجای آثار ادبی متقدمان و متأخران ما، به برکت استبداد سیاسی و خفقان اجتماعی، به چشم می‌خورد! طنز دهخدا، که در سایه رویکرد مدرنیستی مشروطه‌خواهی، هویتی رسانه‌ای و مردمی یافت، نمونه‌ای از این جریان است. هدایت، صادقی، ساعدی و دیگران، هریک در مقطعی، تقابل نسل خود را با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی با طنزی کنایی و ایهام‌آمیز به تصویر کشیدند و نموده‌هایی دیگر از جریانی هستند که در پروسه دریافتی عمیق و دقیق از طنز شکل گرفته است، دریافتی که بی‌تأثیر از میراث گذشتگانمان در طنز نیست. (اگرچه بر میراث ادبیات دیگر نقاط جهان نیز تکیه دارد) از این رو، این‌گونه نیست که ما، در تقسیم‌بندی خود، طنز را در تلازم با خنده صرف بدانیم و آن را با فکاهی مخلوط کنیم و از عمق مفهوم طنز غافل باشیم. اگرچه طبع طنزاندیش و شوخ طبع ما، در خندیدن و خنداندن، سخت‌گیرتر از دیگران باشد. به تعبیر پرویز اتابکی: «شاید تند بودن لطایف عبید و صراحت و حدت آن با سایر مظاهر زندگی شرقی تناسب داشته باشد. چه، در این اقطار همه چیز تند و حاد است. رنگها، عطرها، نواها، رقصها، عشقها، احساسات، حتی چشمها و صورتها همه گیرا و بانفوذ و زنده است. آفتاب شرق درخشنده‌تر و براق‌تر از آفتاب مغرب زمین می‌تابد. ناچار باید مطایبات و لطایف نیز همرنگ با سایر مظاهر چنین زندگی ویژه‌ای باشد.»^۱

کتاب **طنز فاخر سعدی** در طبقه‌بندی انواع شوخ طبعی نیز دچار اختلاط معانی و مفاهیم است. با استناد به آنچه در رساله تعریفات آمده است: «هزل آنست که از لفظ معنای آن اراده نشود، نه معنای حقیقی و نه مجازی و آن ضد جد است» هزل را معادل Irony (به مفهوم استهزا یا ریشخند) می‌گیرد که به نظر می‌رسد Irony (تجاهل العارف) بیشتر در عداد هجو است که در بالاترین مرتبه خود به طنز می‌رسد و معادل‌یابی هزل برای آن درست نباشد. همچنین اگرچه تاریخ شوخ طبعی کشورمان با هجو که در خدمت تصفیه حساب فردی یا مطامع دون فرومایگان قرار داشته گره خورده است، ولی مرزبندی ارزشی میان هجو و هزل و از هجو به عنوان قرین زشت هزل نام بردن نیز چندان دقیق به نظر نمی‌رسد. همان‌گونه که برخی نویسندگان و ادبا مثل مولانا هزل را تعلیم دانسته‌اند که آن را باید جد شنید، برخی نویسندگان و شعرا مثل خاقانی، در هجوگویی نیز مدعی رعایت اخلاق شده‌اند:

به گاه هجو، مرفحش گفتن آیین نیست

که همچو من به ادب تر، ز خاندان من است؟
در لغت هزل را ضد جد و هجو را ضد مدح معنا کرده اند و آثار ادبی گذشتگان ما، مشحون است از به کارگیری این دو گونه از شوخ طبعی. برخی از هجویات، به علت عمق و غنا، به طنز رسیده اند و برخی از هزلیات، به فکاهه، فخرالدین علی صفی در لطایف الطوائف می نویسد که عبید زاکانی در هجوگویی بی محابا و در هزالی بی حیا بوده است.^۲
از این رو پیراستن ساحت هزل از آفت هجو از سوی عبید زاکانی، آن گونه که در کتاب طنز فاخر سعدی به آن اشاره شده است نه تنها جای سؤال دارد، بلکه اصولاً با توجه به ویژگیهای آثار هزل آمیز در تاریخ ادبیات کشورمان، پیراستن دامن آن از هجو نیز چیزی بر فخامت و وقار آن نمی افزاید!
اما اینکه چرا به آثار سعدی از سوی نویسندگان ما، کمتر از منظر طنز نگاه شده است، مسئله ای قابل بررسی است ولی

ریشه آن هر چه باشد، از ناآشنایی ما با طنز غربی ناشی نمی شود. طنز سعدی، به خاطر طرح مسایل عام انسانی، جهانشمول است و اندیشه و بیان سعدی، در بسیاری موارد، چندان با سخنان نویسندگان و شاعران فرنگی شباهت دارد که انسان را به حیرت می اندازد. ^۳ از این رو، غربیها، پیام طنز حکایات گلستان را شنیده اند و دریافته اند. شاید طنز سعدی در گلستان، در سایه فخامت و سنگینی زبان اثر - که مرتبت نویسنده را به استادی سخن رسانیده - پنهان مانده و در ترجمه، بیشتر رخ نموده است یا شاید پدیده کم توجهی ما به طنز سعدی، به این علت باشد که ما، هیچ وقت طنز را جدی نگرفته ایم، حتی اگر در باب مقوله ای چون طنز سعدی باشد و احتمال سوم آنکه ظرایف بحث، ما را از یکسره حکم دادن درباره طنزپردازی سعدی برکنار نگاه داشته است. شاهد این مدعا، نقل قول زیر است که یکسره طنزپردازی سعدی را نفی می کند: «سعدی برخلاف حافظ طنزپرداز نیست. لطیفه آفرین و بذله گوست... هدف طنز دهن کجی به نهادهای جامعه است و ملازم بدبینی است ولی بذله و لطیفه ملازم خوش بینی... در چشم سعدی آنچه ناقص و معیوب است طبیعی است نه آنچه کامل و بی عیب است متسا هل و هم رنگ جامعه رسمی است.»^۴

این نظریه یا نظریات مشابه را می شود پذیرفت یا با اقامه دلیل رد کرد، ولی در نهایت ما را بدانجا می رسانند که: مسئله آنقدرها هم ساده نیست که بشود از طریق مقابله و مقایسه ساده، به فرجامش رسانید.

پانوشتها:

۱. دکتر غلامحسین یوسفی، دیداری با اهل قلم، جلد اول، ص ۲۹۰.
۲. عمران صلاحی، سالنامه گل آقا، سال ۱۳۷۶، خنده و مشتقات آن، ص ۶۰.
۳. عبدالحسین زرین کوب، حدیث خوش سعدی، ص ۶۰.
۴. احمد سمیعی، «تساهل و تحرك دو صفت بارز سعدی»، سعدی شناسی، دفتر چهارم، اول اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۶۵.

